

مقدمه

یک تک‌نگاری

از ادبیات و مطبوعات تا سانسور و شناخت مؤلفه‌های آن با

پروفسور گوئل کهن

کتاب دو جلدی تاریخ سانسور در مطبوعات ایران (انتشارات آگاه، جلد یکم ۱۳۶۰ و جلد دوم ۱۳۶۱) اصلی‌ترین منبع مکتوب در حوزه موضوع سانسور و ممیزی در ایران است. متد و روش شناسی این پژوهش به نوبه خود از جمله آثار نادری است که راهگشاست و می‌تواند در ساختار آکادمیک آموزش داده شود. چرا که بی‌هیچ سوگیری و جانبداری، به حساس‌ترین و پیچیده‌ترین موضوع فرهنگ عمومی و اندیشه معاصر ایران پرداخته است. به جرأت می‌توان گفت که این کتاب تنها مرجع قابل اعتماد در حوزه یادشده است.

من طی سال‌های ۱۳۷۴ تا ۱۳۸۵ خورشیدی سرگرم پژوهشی پیرامون ادبیات مدرن ایران بودم. در آن سال‌ها توفیق این را یافتم که این کتاب دو جلدی را از قفسه‌خوابی کتابخانه‌ام برهانم. پرسش‌هایی بسیار زیاد در حاشیه خواندن این کتاب برایم پیش آمد که همه را نوشتم. با مطالعه بیشتر، اشتیاقم به شناخت عمقی ترممیزی و سانسور در مطبوعات نیز بیشتر شد. از سوی دیگر، نخستین بار که بحث افق اندیشه‌های بومی در ذهنم جا خوش کرد زمانی بود که داشتم پیرامون آراء و اندیشه‌های انتقادی در ادبیات کلاسیک فارسی فیش برداری می‌کردم. دهه شصت بود؛ سال ۱۳۶۴ خورشیدی. روزهای سیاه آن سال‌ها که زیر سقف وحشتش، جوانی مان در گریز و روزهای جنگ و ترس و جدال برای یافتن جان‌پناهی، در تلف و هراس سپری می‌شد تا خود را از تیررس و مهلکه‌ها برهانیم؛ در دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه مشهد. پرسش‌های بسیاری وجود داشت که پاسخ

آن‌ها را در قفسه‌های کتابخانه‌ها و کتاب‌های نامداران و نام‌آوران جست‌وجو می‌کردیم. آن روزها کتابخانه‌ها «سرد» می‌شدند: مناسب و نامناسب و شایسته و ناشایسته. زنده‌یاد محمد قهرمان شاعر خراسانی، رئیس کتابخانه‌ی دانشکده‌ی ادبیات مشهد بود. کار دانشجویی در آن کتابخانه برایم مهیا شد از قرار ساعتی هفتاد ریال. کار، امان‌گاه بود و در سایه‌ی آن لطف می‌توانستم تا می‌توانم کتاب بخوانم. می‌خواندم و برپرسش‌هایم افزوده می‌شد. به تدریج دریافتیم که جامعه، مطبوعات و ارتباطات جمعی، از جمله زمینه‌هایی است که می‌بایست در بازخوانی اندیشه‌های بومی مورد توجه باشند. اما در این قلمرو یک ویژگی به چشم می‌خورد که باید از آن با عنوان «معلق‌گونه‌گی» یاد کرد. این حالت معلق‌گونه‌گی، مسیر حیات و تجدید حیات اندیشه‌ی ایرانی را در حالتی - آونگی میان گذشته و حال و نگرانی‌هایی توأم با اما و اگر - سرگردان نگاه داشته است. تأمل بر مشخصه‌های پیدا و پنهان این مؤلفه دیرپای تاریخی و به تبع آن، اضطراب اندیشمندان و معلق‌ماندگی اندیشه بومی، به تدریج مرا بر آن داشت تا آثار اندیشمندان معاصر ایران را خوب بخوانم. به دنبال یافتن پاسخی برای درک چیرستی اندیشه بومی، زوایای دیگری را یافتیم که در یک نقطه متمرکز ماندند: «بازدارندگی اندیشه». این عنصر بازدارنده ظهور و نقد اندیشه‌ها، در واقع، در درازنای تاریخ ایران ما، استخوان‌بندی برج و باروهای «سانسور» و «ممیزی» را بنیان می‌نهد.

چنین به نظر می‌رسد در دو سوی خط تحلیل اندیشه ایرانی، مدعیانی بی‌دانش و متخاصم با یکدیگر صف‌آرایی کرده‌اند: یکی با «تحقیر دیگران و خود - برترشماری» و دیگری با «تحقیرپذیری و خود - کم‌بینی». این عارضه را به صورت ریشه‌ای، باید در فرایند استبداد و مستبدپذیری و نشر و توجیه کارکردهای آن در میان ما ایرانیان دنبال کرد و سپس، در وابستگی به علل بازدارندگی اندیشه ایرانی مورد مطالعه قرار داد. تجزیه و تحلیل این موضوع را شاید بتوان ذیل مؤلفه‌های ممیزی و سانسور و موانع و محدودیت‌های نظریه‌پردازی معتبر در قلمرو جامعه‌شناسی ارتباطات، رسانه‌های همگانی و فرهنگ عمومی پی‌گرفت.

در ادامه مطالعاتم، کتاب دو جلدی دکتر ناصرالدین پروین و چند کتاب دیگر را نیز دیدم. این‌ها به کنار، نزدیک به ده سال پیش دوستی مشغول تهیه مقدمات تدوین پایان‌نامه دکترایش با عنوان «بازخوانی مؤلفه‌های تجدد و مدرنیته در مطبوعات دوره قاجار» بود. تأمل بر فرایند سانسور در مطبوعات ایران در دوره قاجار، چشم‌انداز متفاوتی از موضوع را با پرسش‌هایی اساسی پیش رویم گسترده. فرصت مرور مطبوعات دوره قاجار فرصتی شگرف

بود. با این حال به نظر می‌رسد یکی از مشکلاتی که بر سر راه پژوهشگران این حوزه وجود دارد - به جز یکی دو کتاب - کثرت کتاب‌هایی است که علاقه‌مندان به مباحث رسانه و روزنامه‌نگاری، آن‌ها را به صورت فله‌ای سر راه قرار داده‌اند: تولید انبوه خاطرات دم دستی و سربازی و نقل وقایع مطبوعات به نام پژوهش‌های بنیادین روزنامه‌نگاری! به همین خاطر نمی‌توان در میان انبوه این‌گونه کتاب‌ها و جزواتی که به نام تاریخ روزنامه‌نگاری و مطبوعات ایرانی منتشر شده، به اثری قابل اعتنا رسید. ضمن احترام به تلاش کسانی که همان کار نقل روایات و وقایع مطبوعات را در قالب کتاب به انجام رسانده‌اند، باید خاطر نشان کرد که این، از نیازها به پژوهش‌های ریشه‌ای و معتبر نمی‌کاهد.

... و اما موضوع «سانسور» از جمله موضوعات قابل مطالعه در مقاطع گوناگون تاریخ و تمدن و فرهنگ انسانی است. تحولات تکنولوژیک نیز عرصه‌ها و شیوه‌های سانسور را تغییر و توسعه داده و از این نظر شاید بتوان گفت که تمدن و تکنولوژی، به نوبه خود، سنگی بر بنای تاریخ‌خانه هیولانشین سانسور می‌گذارد. تلقی عمومی از صورت اصلی سانسور در کشورمان، بیشتر به تغییر دولت‌ها و عکس‌العمل در برابر منتقدان و یا مخالفان محدود می‌شود. اما واقعیت و اهمیت این مبحث ایجاب می‌کند تا میدان دید پژوهنده، وسیع‌تر از آن‌چه باشد که در افواه عموم به چشم می‌آید. کتاب تاریخ سانسور در مطبوعات ایران توانسته است دامنه این مفهوم بازتولیدشونده در گوشه‌ای از تاریخ ما را نشان دهد. این کتاب ضمن این‌که مشتاقان و خوانندگان بسیاری را به سوی خود جلب کرده، به دفعات توسط پژوهشگران و علاقه‌مندان و دانشجویان رشته‌های روزنامه‌نگاری و ارتباطات جمعی، تاریخ، علوم سیاسی، فرهنگ، حقوق، ایران‌شناسی و جامعه‌شناسی در داخل و خارج کشور - به ویژه در مقاطع فوق لیسانس و دکتری - مورد استفاده قرار گرفته است. نباید تعجب کرد که مباحث مطرح در آن کتاب هنوز به قوت خود باقی است و در ب موضوع همچنان بر همان پاشنه می‌چرخد: «بازدارندگی». این بازدارندگی به طور خلاصه، دو پرسش اساسی زیر را به دنبال دارد:

۱. آیا ذات ممیزی و سانسور که بازدارندگی اندیشه را از قوه به فعل در می‌آورد یک ویژگی جغرافیای فرهنگی است؟
 ۲. آیا می‌توان عدم رشد ریشه‌های نقد و نقدپذیری در فرهنگ ایرانی را با تمایل به اندیشه‌گرایی و نقدناپذیری عمومی مان مرتبط دید؟
- خوشبختانه بوده و هستند اندیشه‌ورزانی که مسئولانه، با تلاش و از خودگذشتگی و